

در جای جای متون کلامی، تفسیری، فرقه‌شناسی، فقهی و...، تعریف‌های گوناگونی از ایمان دیده می‌شود. در مجموعه این تعریف‌ها، تصدیق قلبی، اقرار، عمل و معرفت، کلید واژه‌های اصلی هستند، به گونه‌ای که هر یک از تعریف‌ها از یک یا چند کلید واژه شکل گرفته است.

هر یک از این کلید واژه‌ها در فرآیند تعریف ایمان، نقش‌های گوناگونی ایفا می‌کند. گاه یک کلید واژه، تمام ایمان و گاه جزء و یا شرط یا اثر و کاشف ایمان تلقی می‌شود. مرزبندی نکردن میان این مفاهیم و واژگان سبب شده است تا تعریف‌های متعددی برای «ایمان» ارائه شود.

در قرن پنجم، عضد الدین ایجی از کلام نویسان اهل سنت می‌گوید: برخی ایمان را از افعال قلوب می‌شناسند، گروهی ایمان را از افعال جوارحی معرفی می‌کنند و شماری ایمان را مرکب از افعال قلوب و جوارح می‌خوانند.

گروه نخست به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) اشاعره و گروهی ایمان را تصدیق خاص می‌دانند. ب) جهم بن صفوان ایمان را معرفت به خدا می‌خواند. ج) گروهی از فقها ایمان را معرفت به خدا و آورده‌های پیامبران معرفی می‌کنند.

گروه دوم نیز به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) کرامیه ایمان را گفتن شهادتین می‌شناسند. ب) خوارج، علاف و عبدالجبار ایمان را انجام مطلق طاعات می‌دانند. ج) جبائی و فرزندش و بسیاری از معتزله بصره ایمان را انجام طاعات واجب معرفی می‌کنند.

گروه سوم نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) ابوحنیفه ایمان را تصدیق با شهادتین می‌داند. ب) پیشینیان مانند ابن مجاهد و اهل حدیث ایمان را تصدیق، اقرار و عمل به ارکان می‌خوانند.

به باور ایجی هشت نظریه یاد شده برآمده از سه تعریف اصلی ایمان به فعل قلبی، جوارحی و مرکب از قلبی و جوارحی است. (ایجی، 323/8)

در سده شش و هفت هجری، فخر رازی تعاریف اصلی ایمان را از سه تعریف به چهار تعریف افزایش می‌دهد؛ الف) ایمان از افعال قلبی است.



ب) ایمان اقرار است.

ج) ایمان فعل قلبی و لسانی است.

د) ایمان فعل قلبی، لسانی و جوارحی است.

نویسنده تفسیر الکبیر از چهار تعریف یاد شده، بیش از ده تعریف بیرون می‌آورد. (فخر رازی، 23-26/2)

در قرن هفتم ابن میثم بحرانی متکلم برجسته شیعه، تعاریف اصلی ایمان را سه تعریف و تعاریف برآمده از این سه تعریف را تا پنج تعریف افزایش می‌دهد. به باور او تنها پنج تعریف برای ایمان عرضه شده است، نه هشت تعریف چنان که ایجی گزارش می‌کند، یا بیش از ده تعریف چنان که فخر رازی مدعی آن است. (بحرانی، 170/)

در همین قرن، علامه حلی، تعاریف اصلی ایمان را چون فخر رازی چهار تعریف می‌داند و دیگر تعاریف را از این چهار تعریف بیرون می‌کشد. (علامه حلی، 329/)

در قرن هشتم، تفتازانی دیگر متکلم اهل سنت، از فخر رازی الگو می‌گیرد و تعاریف اصلی را به چهار تعریف و تعاریف فرعی را به بیش از ده تعریف می‌رساند. (تفتازانی، 247-249/2)

دو قرن بعد، شهید ثانی دقت و وسواس منطقی خویش را در تعریف ایمان به نمایش می‌گذارد و با دسته بندی بسیار دقیق مباحث و با جدا سازی مفاهیم از مصادیق، خود را مخالف افراد نامبرده نشان می‌دهد. او تعاریف اصلی و کلیدی ایمان را سه تعریف می‌داند و نظریه فخر رازی و تفتازانی در مورد تعداد تعاریف اصلی را نمی‌پذیرد و افزون بر این، تعاریف‌های برآمده از این سه تعریف را هفت تعریف می‌داند، نه پنج یا هشت یا بیش از ده تعریف.

تعاریف‌های هفت گانه ایمان در نظرگاه شهید ثانی عبارتند از:

الف) اشاعره، گروهی از متقدمین و متأخرین شیعه و محقق طوسی، ایمان را از افعال قلوب می‌دانند و آن را تصدیق قلبی معرفی می‌کنند.

ب) کرامیه ایمان را از افعال جوارح می‌شناسند و آن را گفتن شهادتین می‌خوانند.

ج) خوارج، پیشینیان معتزله، غلات و قاضی عبدالجبار نیز ایمان را از افعال جوارح می‌دانند و انجام واجبات و مستحبات را ایمان می‌دانند.

د) ابوعلی جبائی، ابوهاشم و شمار بسیاری از معتزله بصره نیز از جوارحی بودن ایمان دفاع می‌کنند و انجام واجبات و ترک محرمات را ایمان می‌خوانند.

ه) اهل حدیث و شماری از پیشینیان چون مجاهد، ایمان را از سنخ افعال جوارح و قلوب می‌شناسند و ایمان را تصدیق قلبی، اقرار لسانی و عمل به ارکان معرفی می‌کنند.

و) ابوحنیفه نیز ایمان را تصدیق همراه با شهادتین می‌بیند.

ز) خواجه نصیر الدین طوسی ایمان را تصدیق به قلب و اقرار به لسان می‌داند. (شهید ثانی، /53-55)

به باور شهید، تعریف نخست برآمده از تعریف ایمان به افعال قلوب است. تعریف دوم، سوم و چهارم ریشه در تعریف ایمان به افعال جوارح دارد و خاستگاه تعریف پنجم، ششم و هفتم، تعریف ایمان به افعال قلوب و جوارح است.

تفاوت دیگری که در دسته بندی شهید با ایجی و تفتازانی وجود دارد، این است که در هیچ یک از تعریف‌های ایشان تعریف ششم شهید ثانی نیامده است. این تفاوت یا از این جهت است که طوسی شهادتین را کافی نمی‌داند و تصدیق به امامت ائمه را نیز لازم می‌بیند و یا از آن جهت است که طوسی گفتن اصطلاح شهادتین را ضروری نمی‌شناسد و صرف اقرار را در هر قالبی که گفته شود کافی می‌داند.

افزون بر این، آنچه شهید به عنوان نظریه معتزله و خوارج (نظریه سوم و چهارم) نقل می‌کند و آنها را زیر مجموعه تعریف ایمان به فعل جوارحی قرار می‌دهد، تفتازانی زیر مجموعه تعریف چهارم یعنی تعریف ایمان به فعل قلبی، لسانی و جوارحی ذکر می‌کند.



در نظرگاه شهید ثانی در تعریف ایمان به افعال جوارح، اعتقاد به معارف نهفته است و بنابراین تفاوت تعریف ایمان به افعال قلوب با تعریف ایمان به افعال قلوب و جوارح در این است که در سه تعریفی (دوم، سوم، چهارم) که ایمان از افعال جوارح خوانده شده، اعتقاد شرط ایمان است، اما در سه تعریفی (پنجم، ششم، هفتم) که ایمان از افعال قلوب و جوارح نامیده شده، اعتقاد جزء ایمان است. (شهید ثانی،/55)

### نقد و بررسی

ایچی، فخر رازی، تفتازانی و شمار دیگری از بزرگان اهل سنت ایمان را تصدیق خاص می‌شناسند و عمل به جوارح یا اقرار به لسان را جزء ایمان یا تمام آن نمی‌بینند، چنان که تعریف ایمان مرکب از عمل قلبی و جوارحی را پذیرا نیستند.

تعریف این گروه از ایمان مجموعه‌ای از چند مدعاست:

#### 1. ایمان تصدیق است

باقلائی (403ق) در اثبات این مدعا از معنای لغوی ایمان سود می‌برد. ایمان به اجماع اهل لغت به معنای تصدیق است. بنابراین ایمان شرعی نیز به معنای تصدیق خواهد بود، چه اینکه خداوند زبان عربی را تغییر نداده است که اگر چنین تغییری رخ داده بود، اخبار متواتر بر این تغییر وجود داشت. به خصوص با توجه به اینکه انگیزه کافی برای این نقل و تغییر وجود داشت و آشکار سازی آن بیشتر از پنهان داشتن این نقل بود. چنان که آیات (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) (ابراهیم/4) و (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (یوسف/2) از عربی بودن آیات قرآن حکایت دارد و بر اساس ظاهر این آیات باید ایمان شرعی را به معنای ایمان لغوی بگیریم، مگر در صورتی که حجتی ناسازگار با ظاهر وجود داشته باشد. (باقلائی،/390-389)

ابن جوزی (597ق) نیز ایمان را در لغت به معنای تصدیق می‌داند و بر این باور است که شرع نیز این معنا را پذیرفته است. (ابن الجوزی، 19/1)

فخر رازی (606ق) با الهام از باقلانی تقریری دیگر از مستندات این مدعا عرضه می‌دارد:

(الف) ایمان در لغت به معنای تصدیق است و هر معنای دیگری غیر از تصدیق، هماهنگی با لغت عرب ندارد و با عربی بودن قرآن ناسازگار می‌افتد.

(ب) ایمان در طول تاریخ اسلام بسیار پر کاربرد می‌نماید. اگر در این مدت ایمان معنایی غیر از تصدیق یافته باشد، انگیزه‌ها برای معرفت این معنا بسیار می‌بود و به حد تواتر می‌رسید. در صورتی که چنین چیزی دیده نمی‌شود؛ بنابراین ایمان همان معنای لغوی خود را دارد.

(ج) ایمانی که با «ب» متعدی شود، به اتفاق علما به معنای تصدیق است. بنابراین ایمان غیر متعدی نیز همان معنا را دارد.

جرجانی (816ق) نیز پس از فخر رازی دلایل این مدعا را این گونه می‌آورد:  
 اول: نزول قرآن به زبان عربی از آن رو بود که قرآن برای تمامی اعراب در خور فهم گردد. در نتیجه اگر معنای ایمان شرعی همان معنای ایمان لغوی نباشد و معنای دیگری غیر از تصدیق مراد خداوند باشد، باید این نقل و تحول معنا به اطلاع مخاطبان وحی رسیده شود و چون چنین آگاهی به مخاطبان قرآن نرسیده است، بنابراین ایمان شرعی همان تصدیق خواهد بود. (جرجانی، 324/8)

دوم: تعریف ایمان شرعی به اقرار یا عمل به ارکان یا مجموع این دو، نقل در معنای لغوی است و این نقل بی‌دلیل با اصل عدم نقل ناسازگار است. (همان، 325/)  
 شهید ثانی، فقیه و متکلم برجسته شیعه نیز این مدعای گروه یاد شده را می‌پذیرد و ایمان را تصدیق می‌خواند. (شهید ثانی، 50) هم ایشان در مستند سازی این باور، معنای لغوی ایمان را مبنا قرار می‌دهد و با اصل اولویت تخصیص بر نقل، معنای ایمان شرعی را همان ایمان لغوی می‌خواند؛

«اگر ایمان به عنوان یک اصطلاح، تصدیق قلبی خوانده شود، نسبت میان ایمان لغوی و اصطلاحی عام و خاص خواهد شد و تخصیص در معنای لغوی رخ خواهد داد. اما اگر ایمان اقرار خوانده شود یا فعل جوارحی معرفی گردد، در این صورت نقل در معنای لغوی اتفاق می‌افتد و از آن رو که تخصیص بهتر از نقل



است، بنابراین تعریف ایمان به تصدیق قلبی بهتر از شش تعریف دیگر است.»  
(شهید ثانی، 55/)

## 2. ایمان تصدیق قلبی است

در اثبات این مدعا از آیات وحی، دعا و سخن پیامبر 9 و معنای لغوی ایمان سود می‌برند.

به باور این گروه دو دسته از آیات قرآن، ایمان را از افعال قلوب معرفی می‌کند: دسته نخست: آیاتی که قلب را محل ایمان می‌خوانند؛

### 1. (من کفر بالله من بعد ایمانه إلا من أکره وقلبه مطمئن بالإیمان) (نحل/106)

«کسانی که بعد از ایمان کافر شوند- به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است-».

فخر رازی در تفسیر این آیه قلب را محل ایمان معرفی می‌کند. (فخر رازی، 123/20)

### 2. (قالت الأعراب أمتا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم)

(حجرات/14)

«عرب‌های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم! بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.»

نویسنده تفسیر الکبیر در ذیل آیه شریفه، ایمان را به قلب می‌داند نه اقرار. (همان، 140/28)

### 3. (أولئك كتب في قلوبهم الإيمان) (مجادله/22)

«آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته.»

ایچی برای اثبات قلبی بودن ایمان از آیات یاد شده بهره می‌برد. (جرجانی، 324/8؛ تفتازانی، 249/2) ابن میثم بحرانی متکلم شیعی نیز از آیه دوم و سوم، قلبی بودن ایمان را نتیجه می‌گیرد و حقیقت ایمان را تنها تصدیق قلبی می‌خواند.

(بحرانی، 171-172)

به باور فخر رازی افزون بر آیات یاد شده، آیات زیر نیز از قلبی بودن ایمان حکایت دارد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره / 8)

«گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم. در حالی که ایمان ندارند.»

وی در ذیل آیه شریفه، بحث ایمان و کفر را مطرح می‌کند و تمام بحث را روی قلب می‌برد و از حالت‌های مختلف و صورت‌های گوناگون آن می‌گوید.  
(فخررازی، 58-59/2)

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ﴾ (مائده / 41)

«ای فرستاده خدا! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: ایمان آوردیم و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند!»

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ (توبه / 45)

«تنها کسانی از تو اجازه (این کار را) می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در تردید خود سرگردانند.»

فخر رازی در توضیح آیه شریفه، ایمان را در تقابل با شک می‌بیند و قلب را محل ایمان می‌خواند. (همان، 77/16)

شهید ثانی برخی از مستندات قرآنی یاد شده را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و از پذیرش دلالت این آیات بر قلبی بودن ایمان سر باز می‌زند. برای نمونه درباره آیه سوره نحل می‌نویسد:

«عبارت (وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) دلالت بر قلبی بودن ایمان ندارد، چه اینکه

ممکن است ایمان طاعات باشد یا ایمان طاعات و غیر آن باشد و اطمینان قلب از آن جهت است که قلب بر حصول طاعات یا طاعات و غیر طاعات باشد.» (شهید

ثانی، 72/)

چنان که هم ایشان دلالت آیه سوره حجرات و مجادله بر قلبی بودن ایمان را باور ندارد؛

«این دو آیه دلالت بر قلبی بودن ایمان ندارد، چه اینکه ممکن است دو آیه



شریفه دلالت بر جزئیت یا شرطیت تصدیق برای ایمان داشته باشد، نه آنکه از قلبی بودن ایمان خبر داده باشد. بنابراین می‌توان دو آیه شریفه را دلیل بر جزء یا شرط بودن تصدیق قلبی دانست، نه آنکه ایمان تنها تصدیق قلبی است.» (همان)

این نقد نه تنها از ضعف استناد ایجی، بلکه از سستی استناد ابن میثم بحرانی نیز پرده برمی‌دارد.

دسته دوم: آیاتی که دلالت بر طبع و ختم در قلوب دارد.

ایجی و جرجانی تنها از عنوان این آیات نام می‌برند و هیچ اشاره‌ای به آیات زیر مجموعه این عنوان ندارند، اما شهید ثانی دو آیه شریفه (طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) (نحل/108) و (وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ) (جاثیه/23) را از مستندات قرآنی ایشان می‌خواند و دلالت این آیات بر قلبی بودن ایمان را نمی‌پذیرد. (همان)

هر چند شهید ثانی در برابر مستندات قرآنی ایجی، تفتازانی و فخر رازی ساکت نمی‌نشیند و آنها را دال بر قلبی بودن ایمان نمی‌بیند، اما در برابر مستندات روایی ایشان ساکت است و از دلالت آنها بر قلبی بودن ایمان دفاع می‌کند.

به باور شهید، استناد ایجی و تفتازانی به دعای پیامبر (یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک) و سخن آن حضرت خطاب به اسامه (هلا شققت قلبه) (جرجانی، 324/8؛ تفتازانی، 249/2) درست است و اشکال مخالفان وارد نیست. (شهید ثانی، 81/ و 73)

### 3. عمل، تمام یا جزء ایمان نیست

برای اثبات این مدعا به چند گروه از آیات استناد شده است:

الف) آیاتی که دلالت بر تقارن ایمان و عمل صالح دارند؛

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ) (بقره/18)

(وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) (طه/75)

(وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا) (طه/112)



ایچی، تفتازانی، ابن ابی العز الحنفی و فخر رازی، تقارن ایمان و عمل صالح و یا عطف عمل صالح به ایمان را نشان از جدایی ایمان از عمل صالح می‌شناسند و عمل صالح را جزء یا تمام ایمان نمی‌دانند. (جرجانی، 324/8؛ تفتازانی، 255/2؛ ابن ابی العز، 380؛ فخر رازی، 26/2)

شهید ثانی در نقد این مستند سازی می‌نویسد:

«آنان که عمل را جزء ایمان می‌دانند، از عمل، انجام واجبات و ترک محرمات را اراده می‌کنند، در صورتی که واژه «الصالحات» در آیه شریفه تمام واجبات و مستحبات را در بر می‌گیرد. بنابراین ایمان، خاص خواهد بود و صالحات عام و در این صورت عطف عام به خاص صورت گرفته است و چنین عطفی بیهوده و لغو نیست و نشان از تغایر ایمان و عمل نخواهد داشت.» (شهید ثانی، 69/)

افزون بر این، چنان که در آیه شریفه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) (بقره/277) عطف نماز و زکات به صالحات، نشان از جدایی این دو ندارد، در مورد آیه شریفه نیز عطف از جدایی ایمان از عمل صالح حکایت نخواهد کرد.

ب) آیاتی که دلالت بر تقارن ایمان و معاصی دارد؛

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا) (حجرات/9)  
 (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) (انعام/82)  
 (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا) (انفال/72)

به باور ایچی و جرجانی، تقارن ایمان به ضد عمل صالح نشان از تغایر ایمان و عمل دارد، چه اینکه اگر عمل جزء ایمان بود، در این صورت مرتکب قتل، مؤمن خوانده نمی‌شد. (جرجانی، 324/8)

فخر رازی نیز در استناد به آیه نخست می‌نویسد:

«اگر به راستی در معنای ایمان، عمل صالح نیز وجود داشت، یا ایمان محل عمل صالح بود، نباید به فرد گنه‌کار، واژه «مؤمن» اطلاق می‌شد.» (فخر رازی،

(170/13)



جرجانی در توضیح استناد ایجی به آیه دوم می‌نویسد:  
«این آیه دلالت بر اجتماع ایمان و ظلم دارد که در غیر این صورت نفی لبس  
بی‌فایده خواهد بود. بنابراین از آن جهت که شیء با ضد خودش و جز ضد  
خودش جمع نمی‌گردد، نتیجه می‌گیریم که عمل، تمام ایمان یا جزء ایمان نیست.»  
(جرجانی، 325/8؛ تفتازانی، 255/2)

شهِید ثانی در تقریر دلالت آیه نخست می‌نویسد:  
«آیه شریفه ایمان را برای مرتکب برخی معاصی اثبات کرده است. بنابراین اگر  
ترک منہیات جزء ایمان باشد، در این صورت تحقق ایمان و عدم ایمان در  
موضع واحد و در حالت واحد پیش خواهد آمد و از آن رو که این تحقق محال  
است، نتیجه می‌گیریم که عمل تمام ایمان و جزء ایمان نیست.» (شهِیدثانی، 70/)

تقریر شهِید و امکان جریان آن در سایر آیات و پاسخ ایشان به اشکالی که به  
دلالت آیه شده، از موافقت شهِید با دلالت این گروه از آیات حکایت دارد.  
(ج) آیاتی که مؤمنان را به انجام یا ترک کاری امر یا نهی می‌کند؛  
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)  
(بقره/183)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ  
مُبِينٌ) (بقره / 208) (تفتازانی، 255/2)  
به باور شهِید ثانی، آیه شریفه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ) (انبیاء/94)  
و (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (توبه/119) نیز از جدایی ایمان از  
عمل حکایت دارد.

انجام صالحات در حال ایمان نشان از تغایر ایمان و عمل دارد، چه اینکه اگر  
عمل را جزء ایمان بخوانیم یا تمام ایمان معرفی کنیم، تقدم شیء بر نفس یا  
تحصیل حاصل رخ خواهد داد. در صورت نخست آیه این گونه معنا خواهد داد:  
«کسی که برخی ایمان را در حال حصول برخی ایمان انجام دهد.» و در صورت  
دوم آیه این گونه معنا می‌شود: «کسی که ایمان در حال ایمان انجام دهد.»

#### 4. ایمان فقط اقرار نیست

ایچی، فخر رازی و تفتازانی برای اثبات این مدعا از آیات زیر سود می‌برند:

**(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) (بقره/8)**

«گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم. در حالی که ایمان ندارند.»

**(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)**

**(حجرات/14)**

«عرب‌های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم! بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!»

**(وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ**

**بِالْمُؤْمِنِينَ) (نور/47)**

«آنها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند؛ آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند!»

ایچی معنای لغوی ایمان را دلیل این مدعا می‌گیرد و از دو آیه نخست به عنوان

مؤید این مدعا یاد می‌کند، چه اینکه در این دو آیه با وجود اثبات تصدیق لسانی،

ایمان نفی شده است. بنابراین نتیجه می‌گیریم ایمان به معنای تصدیق است، نه

اقرار. (جرجانی، 325/8)

فخر رازی نیز با الهام از آیات یاد شده می‌نویسد:

«اگر ایمان اقرار باشد، منافقان و یا کسانی که تسلیم ظاهری شده و اقرار زبانی

کرده‌اند، در شمار مؤمنان قرار می‌گیرند؛ در صورتی که در قرآن منافقان و

تسلیم‌شدگان در شمار مؤمنان شناخته نشده‌اند.» (فخر رازی، 53/9 و 20/24)

هم ایشان آیه **(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ)** (بقره/221) را از مستندات

قرآنی کرامیه می‌خواند و در نقد استناد ایشان می‌گوید:

«ناممکن بودن پی بردن به باور قلبی افراد، قرینه حمل ایمان بر اقرار زبانی

است، نه آنکه ایمان شرعی به معنای اقرار باشد.» (فخر رازی، 63/6)



شهادت ثانی نیز مانند ایچی و فخر رازی ایمان را اقرار فقط نمی‌شناسد. او در نقد و بررسی مستندات کرامیه می‌نویسد:

«آیه (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ) (تغابن/2) ناظر به نفس الامر است که در نفس الامر مکلفان یا مؤمن هستند یا کافر.» (شهادت ثانی،/82-81)

چنان که بسنده کردن پیامبر و صحابه به شهادتین برای خروج از کفر نیز بر درستی نظریه کرامیه دلالت ندارد، چه اینکه اگر مراد از خروج از کفر به گفتن شهادتین، خروج در نفس الامر باشد، به گونه‌ای که فرد بدون تصدیق در شمار مؤمنان قرار گیرد، در این صورت پر واضح است که این نظریه درست نیست. و اگر مراد خروج ظاهری فرد و وارد شدن او در شمار مؤمنان است، در این صورت ایمان ظاهری وجود دارد، اما این ایمان هیچ گونه نفعی نخواهد داشت. افزون بر این ممکن است بسنده کردن پیامبر و صحابه به شهادتین از جهت ترغیب کفار به پذیرش اسلام باشد.

ایچی نیز از استناد کرامیه به بسنده کردن پیامبر به شهادتین دو جواب نقضی و حلی می‌دهد:

جواب نقضی؛ اولاً اجماع بر کفر منافق و ثانیاً آیه شریفه (قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا) (حجرات/14) ناسازگار با نظریه کرامیه است.

پاسخ حلی؛ پر واضح است که تصدیق لسانی از آن جهت که دلالت بر تصدیق قلبی دارد، ایمان خوانده می‌شود و احکام ایمان ظاهری نیز بر آن بار می‌شود، اما تمام بحث در مورد ایمان حقیقی است که بر آن احکام اخروی بار می‌گردد.

افزون بر این بر اساس نظریه کرامیه آن کس که تصدیق قلبی دارد و به جهت وجود مانعی توان اقرار ندارد، بایستی کافر خوانده شود، در صورتی که به اجماع چنین فردی کافر نامیده نمی‌شود. (جرجانی،/8 326-325)

## 5. ایمان، انجام طاعات و ترک معاصی نیست

ابوعلی جبائی، ابوهاشم جبائی و بسیاری از معتزله بصره، ایمان را انجام واجبات و ترک محرّمات می‌شناسند.

این گروه برای اثبات مدعای خویش به دو آیه (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (مائده/27) و (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (مائده/44) استناد می‌کنند.

بر اساس آیه نخست، تقوا به انجام واجبات و ترک محرّمات است، بنابراین تصدیق با نبود تقوا پذیرفته نیست و بر اساس آیه دوم، تعریف ایمان به تصدیق، اجتماع کفر و ایمان در محل واحد را در پی خواهد داشت.

شهید ثانی ظاهر آیه شریفه نخست را دال بر حبط اعمال می‌داند و از آن جهت که حبط اعمال را قبیح می‌بیند، مراد از اعمال را مستحبات می‌داند. بر این اساس منکر دلالت آیه بر مدعای معتزله بصره می‌شود.

تفتازانی در پاسخ از مستند دوم می‌گوید:

«به قرینه سیاق «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ..» مراد از «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ» یهودیان هستند.»

(تفتازانی، 258/2)

شهید ثانی در نقد مستند دوم معتزله می‌نویسد:

«آیه (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (مائده/44) ناسازگار

با آیه (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (مائده/47) است، چه

اینکه فاسق به باور بسیاری مؤمن است و به اعتقاد عده‌ای نه کافر است نه

مؤمن. بنابراین هیچ کس معتقد به کافر بودن فاسق نیست، بنابراین دو آیه با

یکدیگر ناسازگارند.» (شهید ثانی، 85/)

## 6. ایمان، انجام طاعات و مستحبات نیست

خوارج، پیشینیان معتزله، غلات و عبدالجبار معتزلی، ایمان را انجام طاعات اعم از واجبات و مستحبات معرفی می‌کنند و برای اثبات مدعای خویش چند دلیل عرضه می‌دارند که برخی استوار بر آیات است و شماری برگرفته از روایات.



دلیل اول: انجام واجبات دین است؛ (وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ) (بینه/5) ، دین همان اسلام است؛ (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (آل عمران/19) و اسلام همان ایمان؛ (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) (آل عمران/85). بنابراین ایمان همان انجام طاعات خواهد بود.

ایچی و جرجانی در نقد مقدمه نخست این دلیل می‌نویسند:

«واژه «ذَلِك» به اخلاص اشاره دارد، نه به واجباتی که در آیه یاد شده است. چه اینکه «ذَلِك» واحد و مذکر است و صلاحیت ندارد به کثیر و مؤنث اشاره داشته باشد و افزون بر این، اشاره «ذَلِك» به اخلاص بهتر از اشاره «ذَلِك» به مذکورات است؛ زیرا در اشاره به مذکورات ناگزیر از تقدیر عبارت «الذی ذکرتم» هستیم: «ذَلِك الذین امرتم به دین الملة القيمة.» (جرجانی، 326/8) هم ایشان مقدمه سوم دلیل را نمی‌پذیرند و آن را مستلزم دور می‌دانند. استناد به آیه سوم برای اثبات این همانی اسلام و ایمان در صورتی درست است که ثابت شود ایمان دین است و اثبات دین بودن ایمان وقتی است که به این همانی اسلام و ایمان باور داشته باشیم و این دور است.

تفتازانی می‌گوید:

«واژه «ذَلِك» اشاره به اخلاص یا تدین یا انقیاد دارد، نه نماز و زکات، چنان که معتزله ادعا دارند.» (تفتازانی، 256/2)

شهید ثانی نیز نظریه اهل اعتزال را بر نمی‌تابد و ایمان را انجام طاعات نمی‌شناسد؛

«دین در آیه نخست همان دین در آیه دوم نیست و با فرض اتحاد دو دین، ایمان اسلام نخواهد بود تا در نتیجه ایمان دین خوانده شود و در آن طاعات معتبر باشد. افزون بر این چرا ایمان شرط یا جزء اسلام نباشد یا اسلام شرط یا جزء ایمان نباشد؟» (شهید ثانی، 83/)

دلیل دوم: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ) (نقره/143) در این آیه شریفه نماز به سمت بیت المقدس ایمان خوانده شده، بنابراین ایمان فعل طاعات خواهد بود.

ایچی، جرجانی و تفتازانی در نقد این دلیل می‌نویسند:

«مراد از «إِيمَانَكُمْ» تصدیق نماز به سوی بیت المقدس و آثار آن است، نه نماز. چه اینکه اگر ایمان به معنای تصدیق باشد، نقل در معنای لغوی ایمان رخ نمی‌دهد، اما اگر مراد نماز باشد، نقل رخ می‌دهد. افزون بر این اگر ناگزیر از آن باشیم که ایمان را نماز معرفی کنیم، این از باب مجاز خواهد بود.» (جرجانی، 327/8)

شهید ثانی نیز مانند ایچی و تفتازانی در برابر این دلیل می‌ایستد، با این تفاوت که به نظر شهید اگر ایمان به معنای نماز باشد، دلیل اخص از مدعا خواهد بود، چه اینکه آیه شریفه تنها دلالت بر ایمان بودن نماز دارد، در صورتی که در مدعای معتزله، ایمان انجام واجبات و ترک محرمات است. (شهید ثانی، 83/)

## 7. ایمان، تصدیق زبانی، عملی و قلبی نیست

شهید ثانی تعریف ایمان به تصدیق زبانی، عملی و قلبی را بر نمی‌تابد و بر مستندات ایشان خرده می‌گیرد. به باور ایشان روایاتی که در متون روایی شیعه وارد شده و برابر با این مدعا می‌نماید، سه ضعف عمده دارد: الف) ضعف سند دارد. ب) روایت در شمار روایات مرسل است. ج) بیانگر حدود ایمان است و دلالت صریح بر حقیقت ایمان ندارد.

نتیجه: روایات وارده دلالت بر این نظریه ندارند و تنها می‌توانند به عنوان مؤید مورد استفاده قرار گیرند. (شهید ثانی، 88/)

## 8. ایمان تصدیق همراه با شهادتین نیست

شهید ثانی ایمان را تصدیق همراه با شهادتین نمی‌بیند و مستندات این نظریه را که ترکیبی از مستندات کرامیه و طرفداران تعریف ایمان به تصدیق قلبی و روایات است، به عنوان شاهد این مدعا می‌شناسد و دلیل بودن آنها را بر نمی‌تابد.

## 9. ایمان، تصدیق با اقرار نیست

شهید ثانی تعریف ایمان به تصدیق با اقرار را باور ندارد و مستندات این نظریه را به نقد می‌گیرد. او می‌گوید:

«مستندات این نظریه بر ناکافی بودن اقرار فقط یا تصدیق فقط درست است، اما این مستندات دلالت بر اعتبار اقرار ندارد، چه اینکه دلیل اخص از مدعاست.»  
(شهید ثانی، 89/)

او در نقد دلالت آیه (وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (نمل/14) می‌گوید:

«این آیه تنها دلالت بر کفر کسی دارد که با علم به حقیقت داشتن آیات الهی آنها را انکار می‌کند. اما اگر کسی تصدیق یقینی داشت و این تصدیق را با اقرار همراه نساخت، او منکر و جاحد خوانده نمی‌شود و در نتیجه اجتماع کفر و ایمان رخ نخواهد داد. افزون بر این دلالت آیه شریفه بر کفر به جهت انکار است، نه از آن رو که اقرار نداشته است.» (شهید ثانی، 90/)

در نگاه شهید، آیه دوم (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (الحجرات/14) و سوم (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) (بقره/8) نیز نظریه طوسی را نتیجه نمی‌دهد و بر اعتبار اقرار دلالت ندارد، چه اینکه تکفیر ایشان از جهت انکار ایشان بود و تکفیر به جهت انکار، مستلزم تکفیر به عدم اقرار نیست تا در نتیجه حکم به اعتبار اقرار کنیم.

به باور شهید، اعتبار عدم انکار، هر چند لازمه آیات یاد شده شناخته می‌شود، اما این اعتبار، اعم از اقرار است و اعتبار اعم دلالت بر اعتبار اخص - اقرار - ندارد. در ادامه شهید می‌گوید:





«محقق طوسی که به نظر می‌رسد ملاحظات بنده را دیده است، در کتاب فصول خویش تصدیق قلبی را برای تحقق ایمان کافی خوانده است و از سخن پیشین خود دست برداشته است.» (شهید ثانی، 95/)

### نتیجه

شهید ثانی ایمان را تصدیق قلبی می‌خواند و تعریف ایمان به افعال جوارح و افعال قلوب و جوارح را بر نمی‌تابد.

به باور شهید، حمل ایمان شرعی بر تصدیق بهتر از حمل ایمان بر دیگر تعریف‌های ایمان است، چه اینکه بر اساس تعریف ایمان به تصدیق، معنای لغوی ایمان تخصیص می‌خورد و در صورت تعریف ایمان به افعال جوارح یا ترکیبی از جوارح و قلوب، نقل در معنای لغوی رخ خواهد داد. (شهید ثانی، 55/)

شهید، اشاعره و پیشینیان و پسینیان از شیعه را در تعریف ایمان به تصدیق قلبی هم آوا می‌بیند و ناسازگاری ایشان را در معنای تصدیق می‌بیند. اشاعره تصدیق را به معنای تصدیق نفسانی می‌گیرند و شیعه مراد از تصدیق را تصدیق علمی می‌شناسند.

بر اساس دیدگاه اهل سنت، ایمان کسبی است، به اختیار فرد وابسته است و تصدیق کننده پاداش دارد و یکی از دو قسم علم نیست.

اما در نگاه شیعه ایمان کسبی نیست، از امور اختیاری شناخته نمی‌شود و تصدیق کننده (عالم) پاداش ندارد. (همان، 53-54/)

به باور شهید ایمان تصدیق است و مخالفت اشاعره با معرفت بودن ایمان درست نیست، چه اینکه بر اساس نظریه اشاعره آن کس که علم به معارف الهی یافته است اعم از اینکه این علم از طریق الهام باشد یا تصفی نفسی یا علم ضروری- به جهت ایمانش ثواب داده نمی‌شود و مؤمن نیز خوانده نمی‌شود، در صورتی که پر واضح است که چنین سخنی باطل و نارواست.

افزون بر این مراد از معرفت همان تصدیق منطقی است که یک قسم از دو قسم علم است، نه مطلق معرفت تا اهل سنت معرفت را اعم از تصدیق بخوانند و میان



معرفت و تصدیق جدایی افکنند. و با فرض اینکه مقسم، علم کسبی باشد نه مطلق علم، و معرفت اذعانی قسمی از مطلق علم باشد، اعم از کسبی یا ضروری، در این صورت هر چند معرفت اعم از تصدیق خواهد شد، اما این فرض مانع درستی تعریف ایمان به معرفت نخواهد بود. چه اینکه نهایت این است که تعریف به اعم صورت پذیرفته است و این تعریف را برخی روا می‌دانند، زیرا خاستگاه منع در کلام اشاعره عمومیت نیست، بلکه منشأ منع در اختیاری و نااختیاری بودن نهفته است و ما پیش از این، علم برآمده از خاستگاه غیر اختیاری را پذیرا شدیم.

افزون بر این مخالفت اشاعره با معرفت دانستن ایمان با نظریه ایشان که ربط قلب باید به چیزی باشد که مفید اطمینان قلب باشد، ناسازگار است؛ زیرا آنچه برآمده از قرآن و تواتر و ... می‌باشد، معرفت و علم خواهد بود. (همان، 79)

در نظرگاه شهید، تصدیق برآمده از ظن معتبر نیست و ایمان استوار بر ظن، ایمان شرعی نخواهد بود، چه اینکه:

الف) در شماری از آیات وحی پیروی از ظن تویخ شده است؛

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) (بونس/36)

(وَإِنْ تَطَعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بِضُلُوكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (انعام/116)

(وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (جاثیه/24)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ) (حجرات/12) (همان، 56)

ب) در برخی دیگر با نفی ریب از مؤمنان، ایمان، تصدیق جازم، قطعی و پایدار معرفی شده است؛

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) (حجرات/15)

ج) در آیه شریفه (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) (محمد/19) نیز علم در معارف معتبر خوانده شده است و خرده اخص بودن آیه شریفه از مدعا نیز پذیرفته نیست، چه

اینکه آنان که علم و یقین را در تصدیق شرط می‌دانند، هیچ تفاوتی میان معارف گوناگون نمی‌بینند. (همان، 56-58)

افزون بر این، سنت پیامبر و اجماع، تصدیقی را معتبر می‌شناسند که یقینی، جازم و ثابت باشد.

شهید اقرار به لسان را کاشف از ایمان می‌بیند و عمل صالح را ثمره ایمان می‌شناسد و دیدگاهی که اقرار یا عمل را یا مرکب از این دو را جزء عمل می‌شناسند، بر نمی‌تابد. (همان، 95)

#### منابع و مأخذ:

1. ابن ابی العز الحنفی؛ شرح العقیده الطحاویه، بیروت، المکتب الاسلامی، بی‌تا.
2. ابن الجوزی؛ زاد المسیر، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
3. باقلانی؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، بیروت، الکتب الثقافیه، بی‌تا.
4. بحرانی، ابن میثم؛ قواعد المرام فی علم الکلام، چاپ دوم، قم، مرعشی نجفی، بی‌تا.
5. تفتازانی؛ شرح المقاصد فی علم الکلام، چاپ اول، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، بی‌تا.
6. جرجانی، سید شریف؛ شرح مواقف، مصر، السعاده، بی‌تا.
7. شهید ثانی؛ حقائق الایمان، چاپ اول، قم، مرعشی نجفی، بی‌تا.
8. علامه حلی؛ کتاب الالفین، کویت، الالفین، بی‌تا.
9. فخر رازی؛ تفسیر الکبیر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.